

# بیست و هشت روز تمام

قدیمیه همراهان پیرزی، مخصوصاً بروان مأکن در استخوان مسلط اخیر  
رسانیده سلله های بروان که میتوانند این مأکن را درون کردن و فوایس خواهند  
در مصلگی شان گذارند با این دستورالعمل میتوانند این مأکن را  
**داوید زافیر** این مهی خواهند داشت و شاهد راه رفته اند

حسن تهرانی

## ترجمه حسین تهرانی

پادشاهی، نشسته است

پیغمبر

رئیسویه شمعیا

۰۲۰۳-۳۷۷-۱۷۳-۰۰۷-۸۷۷

- لایه بیان شوا

دوه لایه: ایمان

دوه لایه: عصا: دل و دل

دوه لایه: کیانا: ایمان

دوه لایه: نیاز ایمان

دوه لایه: سیم

۰۷۰۴۷۰۹۲ - ۰۳۹۷۰۷

دوه: [ansoorder@duq.itmoqisla.com](mailto:ansoorder@duq.itmoqisla.com)

دوه: [www.itmoqisla-edited.com](http://www.itmoqisla-edited.com)

دوه: [www.itmoqisla-edited.com](http://www.itmoqisla-edited.com)

دوه: [www.itmoqisla-edited.com](http://www.itmoqisla-edited.com) دویتچه: [www.itmoqisla-edited.com](http://www.itmoqisla-edited.com) دویتچه: [www.itmoqisla-edited.com](http://www.itmoqisla-edited.com)

دوه: [www.itmoqisla-edited.com](http://www.itmoqisla-edited.com)

پیشنهاد شده بود که میتوانست کتاب را کارخانه تولید کنند و در اینجا نیز  
آنها را بازخواستند. این اتفاق در سال ۱۹۶۷ در آلمان اتفاق افتاد.

آنها مرا کشف کرده بودند.  
کفتارها مرا کشف کرده بودند!  
و داشتند تعقیبم می کردند.

این را به طور غریزی احساس کردم. بدون اینکه آنها را دیده یا صدایشان را  
شنیده باشم. مثل حیوانی که هنوز دشمن را در طبیعت وحش ندیده، ولی احساس  
می کند جانش در خطر است. این بازار، بازاری که برای لهستانی‌ها کاملاً معمولی  
بود و سبزیجات، نان، چربی خوک، لباس، حتی گل‌های رزشان را از اینجا  
می خریدند، برای آدم‌هایی مثل من حکم طبیعت وحش را داشت. طبیعتی که در آن  
حکم طعمه را داشتم. طبیعتی که اگر می فهمیدند در واقع چه کسی یا بهتر بگوییم  
چه بودم، احتمال داشت جانم را در آن از دست بدhem.

با خودم فکر کردم، سریع‌تر حرکت نکن. یا آهسته‌تر. تغییر جهت نده. به  
تعقیب‌کنندگان اصلاً نگاه نکن. نامنظم نفس نکش. کاری نکن که به سوء‌ظن‌شان  
مهر تأیید بزندی.

برایم بسیار دشوار بود طوری در بازار راه بروم که انگار دارم در این روز بهاری که  
به شکل غافل‌گیرکننده‌ای گرم بود، از تابش نور خورشید لذت می‌برم. با تمام وجود  
می خواستم فرار کنم، ولی آن وقت برای کفتارها مشخص می‌شد سوء‌ظن‌شان بجا  
بوده است؛ که من یک دختر لهستانی واقعی نبودم که خریدهایش را کرده بود و  
حالا داشت کیسه‌پلاستیک‌های پُرس را به خانه می‌برد؛ بلکه یک قاچاقچی بود.  
لحظه‌ای توقف کردم. برای رد گم کردن، سیب‌های روی گاری یک زن کشاورز  
را امتحان کردم و با خود اندیشیدم، آیا بهتر نیست به دور و برم نگاهی بیندازم.

داوید زافیر، متولد ۱۹۶۶، از معروف‌ترین و موفق‌ترین نویسندهای معاصر آلمان  
است. رمان‌هایش؛ مسیح مرا دوست دارد، کارماهی بد، ناگهان شکسپیر، گاو،  
خانواده شاد و بیست و هشت روز تمام در مجموع به فروش بیش از سه میلیون نسخه  
دست یافته‌اند و به اکثر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده‌اند. این آثار، خارج از آلمان  
نیز جزء پرفروش‌ترین کتاب‌ها محسوب می‌شوند. داوید زافیر به خاطر نوشتن  
سناریوی سریال تلویزیونی برلین، برلین موفق به دریافت جایزه تلویزیونی گریمه از  
آلمان و امری (اسکار تلویزیونی) از آمریکا شد. داوید در برمن زندگی و کار می‌کند  
و دو فرزند دارد.